

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال دهم، شماره‌ی نوزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱
(صص: ۱۰۲-۷۷)

نگاهی به بستر اشعار غنایی - عرفانی در ادبیات قرن هفده انگلیسی

دکتر اسماعیل زارع بهتاش*

دانشیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار

چکیده

شاعران متافیزیک معتقد بودند که شاعر باید مترجم رازها و اسرار ملکوتی باشد و تجلیات طبیعت و قوانین حاکم بر علوم طبیعی را در آثار خود بیان کند. آنچه که ذوق ایجاد می‌کند اگر با فلسفه، اعتقادات مذهبی و عقل ممدوح در نیامیزد، شایستگی آن را نخواهد داشت که عنوان "شعر" به خود بگیرد. مقدمه‌ی مقاله ضمن بحث در پیدایش واژه متافیزیک، به زندگی سه تن از شاعران برجسته‌ی این مکتب می‌پردازد. پیشرو این مکتب "جان دان" نام دارد که دیگر شاعران به پیروی از او و یا در پاسخ به او شعر سروده‌اند: جرج هربرت به تأسی از جان دان؛ و هنری وان به تأسی از هربرت شعر سروده است. بخش دوم مقاله بستر فرهنگی و اجتماعی اشعار تغزلی متافیزیک را بررسی می‌کند و به بحث‌هایی مانند رنسانس، تغییرات سیاسی و مذهبی، و رشد مذهب پروتستان اشاره دارد.

*Email: behtash@cmu.ac.ir

بخش سوم به تأثیر ادبیات کلاسیک در شعر متافیزیک و به دنبال آن به قالب های جدید مطرح شده مثل غزل، مرثیه و اشعار کوتاهی که مانند جملات قصار هستند، اشاره دارد.

بخش پایانی، ویژگی های شعر متافیزیک از قبیل داشتن خطوط محکم، پر محتوا بودن ابیات و وجود استعاره های پیچیده و دور از ذهن را بحث و بررسی می کند. در ضمن نشان می دهد که چگونه افکار مذهبی به این اشعار وارد شده اند و چگونه شاعران دوره، ویژگی ها و برجستگی مکتب خود را بیان کرده اند. این تحقیق به شیوه کتابخانه‌ای تهیه شده و مربوط به زمانی است که نگارنده برای گذراندن فرصت مطالعاتی خود در دانشگاه آکسفورد بسر می برد.

واژگان کلیدی: رنسانس، متافیزیک، جان دان، جورج هربرت، هنری وان، استعاره دور از ذهن.

مقدمه

در آستانه‌ی دهه دوم قرن بیست و یکم شاهد چهار صدمین سالگرد مکتب یا نحله‌ی متافیزیک هستیم، نحله‌ی که پس از فوت شاعران آن، به این نام مشهور شدند. شاعران این مکتب، در بقای نام خود در کتاب‌های ادبی، مدیون شاعر، نویسنده و منتقد قرن هیجدهم، ساموئل جانسون (۱۷۰۹-۱۷۸۴) هستند که در کتاب زندگی شعرای انگلستان می نویسد که "در اوایل قرن هفدهم شاعرانی وجود داشتند که شاید بتوانیم آنها را 'متافیزیک' بنامیم که می خواستند دانش و معلومات خود را در اشعارشان نشان دهند. به این منظور، ظرافتِ طبع را با یافته‌های علمی عصر خود ادغام می کردند" (Burrow, 2006: XIX). منظور جانسون از متافیزیک به معنی فلسفی کلمه نبود؛ بلکه می خواست عدم رضایت خود را از این گروه شاعران نشان دهد. بر اساس مقدمه‌ی عالمانه‌ی ای که پروفیسور گاردنر بر گلچین اشعار شاعران متافیزیک نوشته است، خود جانسون واژه متافیزیک را از جان درایدن (John Dryden, ۱۶۳۱-۱۷۰۰) شاعر، منتقد ادبی و مترجم هم عصر این شاعران گرفته است که درایدن در مورد جان دان معتقد بود او روی شاعران متافیزیک تأثیر بسزایی داشت و دوست داشت با سخنان دلنشین فلسفی قلب زنان را تسخیر کند و با سخنان عاشقانه آن‌ها را سرگرم کند

(Gardner, 1977: 15). انتقاد دکتر جانسون از این گروه این بود که این افراد بیشتر فرهیخته هستند تا شاعر؛ و این فرهیختگی مانع از بروز احساسات و قدرت متعالی آنها شده است.

در ادبیات انگلستان، اشعار متافیزیک یا عرفانی، همان اشعار غنایی محسوب می شوند. این اشعار کوتاه سرشار از اندیشه و دارای هوشمندی و طنز توأم با بازی با کلمات هستند و در ساختار اصلی و ظاهری آنها، ساختار منطق و استدلال نهفته است. این اشعار همیشه با نام جان دان (۱۵۷۲-۱۶۳۱، John Donne) خطیب بزرگ کلیسای سنت پل لندن همراه است که در حیات او از خطبه‌های وی خبر داریم؛ وی اشعار غنایی خود را بین دوستان پخش می کرد که پس از فوت او به چاپ رسیده است. نام کتاب "زنگ ها برای چه کسی به صدا در می آید" یاد آور جان دان است که ارنست همینگوی در قرن بیستم این عنوان را از وی گرفته است، که می گوید:

مرگ هر انسانی از جان من می کاهد، چرا که من در بشریت آمیخته ام،

پس کس نفرست تا بدانی این زنگ ها برای چه کسی به صدا می آید؛

این ناقوسِ مرگ توست (شماره ۱۷ از مجموعه تفکر، آبرامز، ۱۹۸۷: ۶۲۳).

اشعار متافیزیک، در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم، در ایامی که انگلستان در دوره‌ی رنسانس و مذهبی خود به سر می برد و غزلسرایی از ابهت و لطف افتاده بود، به نگارش در می آمد. این اشعار یا در پیروی از سبک و سیاق اشعار جان دان و یا در پاسخ به اشعار وی سروده می شد (Burrow, 2006: XXV). شاعران این اشعار را در سایه‌ی جان میلتن (۱۶۰۸-۱۶۷۴) خالق اثر بهشت گمشده بزرگ ترین حماسه سرای نایب‌ای ادبیات انگلستان و مفسر کتاب مقدس می سرودند.

در دوره‌ی رنسانس مذهب جزو لاینفک زندگی توده‌ی مردم بود و مسلماً در چارچوب چنین فرهنگی، شعر مقدس یا مذهبی از انواع مهم ادبی به شمار می رفت؛ به ویژه، شاهد ترجمه‌ی بی نظیر و چاپ کتاب مقدس کینگ جیمز (King James Bible) در سال ۱۶۱۱ هستیم که تأثیر عبارات و قصص آن را در جای جای ادبیات انگلستان می توان یافت. در این دوره شاهد شورش‌های فاجعه آمیز مذهبی نیز هستیم که عمیقاً بر مفاهیم ارتباط انسان با خداوند و انسان با هم‌نوعان خود تأثیر گذاشته است، به طوری که پرفسور آبرامز در کتاب کلاسیک خود تحت عنوان فرهنگ

واژه‌های ادبی واژه 'مذهب نو' را از ویژگی‌های خاص دوره‌ی رنسانس ذکر می‌کند (M.H.Abrams, 1993: 178). این مذهب نو موجب همان رشد پروتستان از دل مسیحیت کاتولیک می‌شد و تأکید دارد که هر انسانی برای ارتباط با خداوند دیگر نیازی به واسطه‌گری کلیسا و یا کشیش ندارد و خود او می‌تواند خواستار بخشش گناهان خود باشد. با پیشرفت این مذهب و اینکه پادشاه یا ملکه طرفدار کدام بینش مذهبی بودند، دو دستگی در داخل حکومت و حتی در منازل مردم به وجود آمد.

تا پایان قرن نوزدهم از این نویسندگان متافیزیک خبری نداریم و فقط اسامی آنها در کتاب‌ها ذکر می‌شود و کسی اشعار آنها را نمی‌خواند؛ تا این که کتاب هربرت گریسن (Herbert Grierson) تحت عنوان غزلیات و اشعار متافیزیک قرن هفدهم از انتشارات اکسفورد همراه با مقدمه‌ای در سال ۱۹۲۱ چاپ شد و به دنبال آن خوانندگان زیادی پیدا کرد. گریسن معتقد بود که شعر متافیزیک الهام گرفته از یک بینش فلسفی نسبت به جهان و نقش روح انسان در نمایشنامه‌ی بزرگ هستی است. تی اس ایوت (T. S. Eliot, ۱۸۸۸-۱۹۶۵) از این دیدگاه استقبال کرد. ایوت منتقد و شاعر بزرگ قرن بیستم، در بیستم اکتبر ۱۹۲۱ در «روزنامه ادبی تایمز»، طی مقاله‌ای تحت عنوان "شاعر متافیزیک" به بررسی و مقایسه‌ی این شاعران با شاعران فرانسه پرداخت و آنان را شاعران بزرگ نامید. ایوت معتقد بود که شعر برای نشان دادن بزرگی روح انسان و برای صعود به قلّه‌های جدیت، بای جاده‌های بزرگی را انتخاب کند؛ نه جاده‌های کوچک را. این انتخاب جاده، به طبع خاصی نیاز دارد که شاعران متافیزیک آن را دارا بودند. آنها توانسته‌اند با استفاده از استعاره‌های دور از ذهن (conceit) که خاص این شعر است، افکار خود را با استفاده از طبع شاعری و مسائل علمی و فرهنگی عصر خود آمیخته و بیان کنند.

قبل از بررسی دقیق این مکتب ادبی و تجزیه و تحلیل چند شعر، لازم است با سه تن از شاعران برجسته‌ی این نحله‌ی ادبی آشنا شویم. لازم به یاد آوری است که تا حدی که نگارنده اطلاع دارد در نشریه‌ی موضوع مشابهی از ادب انگلیسی به سمع و نظر خوانندگان ادب فارسی نرسیده است.

۱-۱- جان دان

جان دان، پیشرو این نحله ی ادبی، دارای دو شخصیت کاملاً متفاوت است: نخست این که هرزه‌گو است و اشعارش خالی از عفت کلام است و دوم اینکه رئیس کلیسای سنت پل لندن که به قول مرحوم دکتر هنرور- از اساتید نگارنده در دانشگاه تهران- در پایان مراسم سخنرانی وی در کلیسا مردم زیر پای هم له می شدند. کشیشی لطیفه گو، موقر و پر هیجان و پر احساس که به همان گونه که با معشوق خود سخن می گفت، با خداوند گفتگو می کرد (ابجدیان، ۱۳۷۱: ۷). جالب است که در آتش سوزی بزرگ لندن در سال ۱۶۶۶ کلیسای وی از آسیب آتش محفوظ ماند و مردم انگلیس این امر را معجزه می شمردند.

جان دان در سال ۱۵۷۲ در یک خانواده ی متعهد و معتقد کاتولیک به دنیا آمد. پدرش یک تاجر بود و از طرف مادر با سر توماس مور (Sir Thomas More)، نویسنده کتاب اوتوپیا (Utopia)، نسبت داشت که به خاطر امتناع از سوگند خوردن برای پذیرش پادشاه وقت - هنری هشتم - به عنوان رئیس کلیسای انگلستان، به اعدام محکوم و کشته شد. عموی پدرش، توماس هی وود، کشیش بود و به خاطر اعتقاد کاتولیکی در سال ۱۵۷۴ اعدام شد. عموی جان دان - جاسپر هی وود - نیز به اتهام قصد فرار از کشور و به خاطر اعتقادات مذهبی و این که تلاش می کرد انگلستان را مثل سابق، به تبعیت از مسیحیت کاتولیک و اتیکان در بیاورد، در بازداشت به سر می برد. واضح بود که اگر جان دان بخواهد در یک انگلستان پروتستانی زندگی موفق سیاسی داشته باشد، مسلماً باید در اعتقادات دینی خود تجدید نظر کند و همین کار را نیز کرد.

جان دان در سال ۱۶۱۵ در سن چهل و سه سالگی به عنوان عضوی از کلیسای انگلستان - یعنی قبول رسمی پروتستان و کنار گذاشتن اعتقادات کاتولیک - زندگی ساده ی کشیشی و درویشی خود را آغاز کرد. پادشاه کینگ جیمز معتقد بود که وی مردی بسیار دانشمند و واعظ و خطیب بسیار هنرمندی است و آرزوی پادشاه این بود که وی در سلک روحانیون درآید. نظر پادشاه چون جرقه ای در دل او درخشید و وی یکباره از کار دنیوی بیزار شد (صورتگر، ۱۳۴۸: ۴۷۵). پادشاه او را به عنوان رئیس یک کلیسا منصوب کرد و از دانشگاه کمبریج خواست که مدرک دکترای الهیات را به

جان دان اعطا کند. یک سال بعد، دان در همان مدرسه‌ی حقوق به عنوان استاد الهیات مشغول به کار شد. او در سال ۱۶۲۱، در سن چهل و نه سالگی، تولیت و ریاست کلیسای بزرگ سنت پل لندن را که از مقامات بسیار بزرگ روحانی انگلستان بود، عهده دار گردید و تا آخر عمر این سمت را حفظ کرد تا اینکه در سال ۱۶۳۱ دیده از جهان فرویست. جلسات سخنرانی وی همیشه شلوغ بود و یک بار هم در حضور پادشاه سخنرانی مذهبی داشت. جان دان گویا از مرگ خود خبر داشت. آخرین سخنرانی خود را در دربار به پایان رساند، که این سخنرانی پس از مرگ وی به عنوان 'دوئل مرگ' (Death's Duel) به چاپ رسید. به قول مرحوم دکتر هنرور، جان دان پس از خداحافظی از اقوام و اطرافیان خود دراز می کشد و می میرد. وی در شروع غزل معروف خود به نام "ای مرگ این قدر مغرور نباش ... " خطاب به مرگ می گوید:

ای مرگ این قدر مغرور نباش، ...

ای بیچاره مرگ، تو بنده‌ی تقدیر، تصادفات زمانه، و مطیع پادشاهان و مردم دست از جان شسته‌ای، ... افیون و سحر نیز با تو در خواباندن برابر و مهربان تر و سبک تر از تو هستند؛

چون چنین است، این همه کبر و غرور از برای چیست؟

وجود تو فقط برای یک لحظه‌ی چشم به هم گذاشتن است و پس از آن بیداری جاودان

که در آن تو راه نیست و سپس آنچه که می میرد تویی نه من (غزل شماره ۱۰، نورتن، ۲۰۰۵: ۳۲۰).

عشق در اشعار جدی دان یک جانبه نیست، او از عشق متقابل سخن می گوید: عاشق و معشوق

هر دو عاشق هستند. عشق زمینه‌ای برای زندگی و فعالیت معمولی نیست، بلکه خود زندگی است.

آرزوی وصال که منبع تمام غم‌ها و آلام عاشق است، جای خود را به وصال داده و خود معشوق

یک عاشق است (ابجدیان، ۱۳۷۱: ۱۷).

۱-۲- جورج هربرت (George Herbert, ۱۵۹۳-۱۶۳۳)

برخلاف جان دان، جورج هربرت متعلق به یک خانواده‌ی پروتستان بود و از اقوام دور یکی از

بزرگان پروتستان دربار و دوک پمبروک (Pembroke) به نام ویلیام هربرت به حساب می آمد. لذا

هربرت به راحتی می توانست حمایت درباریان را برای پیشرفت خود در جامعه داشته باشد که جان دان همیشه آرزوی آن را به دل داشت.

جورج هربرت فرزند پنجم خانواده در سال ۱۵۹۳ در ولز انگلستان به دنیا آمد و در سه سالگی پدرش را از دست داد. مادرش آنها را به لندن برد تا بچه ها در مدرسه وست منیستر (Westminster) که به خاطر دروس موسیقی و برنامه ی آموزشی کلاسیک خود معروف بود، به تحصیل بپردازند. استاد او در وست منیستر لانسلات اندروز (Lancelot Andrews) خطیب مذهبی بزرگ و از مترجمین کتاب مقدس کینگ جیمز بود. دوستی مادر وی با خانواده ی جان دان به هربرت جوان فرصتی داد که با اشعار دست نویس جان دان آشنا شود. هربرت در سال ۱۶۰۹ به عنوان بورسیه وارد دانشگاه کمبریج شد و تا پانزده سال در آنجا به تحصیل و سپس به تدریس پرداخت. در سال ۱۶۲۰ به عنوان خطیب بزرگ دانشگاه کمبریج و استاد بزرگ سخنوری و بلاغت معروف شد؛ تا حدی که از طرف پادشاه عنوان "جواهر" (Jewel) دانشگاه را کسب دریافت کرد.

هربرت مشکلات اجتماعی جان دان را نداشت و آنان که او را می شناختند، از او به عنوان یک قدیس یاد می کردند. او دوست داشت از طرف دیگران بنویسد؛ مشکلات اعتقادی دیگران را مطرح کند تا آن را بخوانند و درس بگیرند. هربرت معتقد بود که موضوعات اشعار وی دنباله ی موعظه های مذهبی او هستند و سعی می کرد اگر کسی کلاس درس او را از دست می داد، از طریق اشعار وی به آن برسند. او شعر را وسیله ای برای بیان نکات دقیق دینی و تزکیه ی باطن شنوندگان قرار می داد. در سال ۱۶۲۴، هربرت از طرف صدر اعظم کلیسای انگلستان به عنوان دستیار کشیش منصوب شد و سپس در سال ۱۶۳۰ به عنوان کشیش بخش، به خدمت مذهبی مشغول شد. هربرت در مقام کشیشی همواره به موعظه و دعا می پرداخت و به حرفه ی خود عشق می ورزید و به همین خاطر او را هربرت مقدس می نامیدند. رابطه ی او با خداوند همانند رابطه ی میهمان با میزبان بود و همیشه احساس می کرد، در میهمانی خدا به سر می برد.

هربرت در چهل سالگی بر اثر بیماری سل در گذشت، ولی قبل از فوت، اشعار خود را در اختیار دوست خود نیکلاس فرار (Nicholas Ferrar) قرارداد تا پس از مرگ وی آنها را به چاپ

برساند. فرار اشعار او را تحت عنوان معبد (Temple) به چاپ رساند. تمام این اشعار مذهبی بودند و به قول خود او که در نامه‌ی به مادرش نوشته بود، "این اشعار به خاطر خدا سروده شده‌اند." هربرت در این اشعار به بیان تجربه‌ی شخصی و دینی خود می‌پردازد تا فرصتی را برای خوانندگان خود ایجاد کند تا آنها بتوانند خود به وجود خداوند بیندیشند. مجموعه اشعار معبد به سه قسمت تقسیم می‌شود. بخش اول 'رواق کلیسا' (The Church Porch) نام دارد که خواننده را برای ورود به مراسم مذهبی در کلیسا آماده می‌کند و در آن به خطاهای دنیوی و فرایض لازم برای جبران این خطاها می‌پردازد. پس از عبور از رواق به بخش اصلی شعر یعنی 'کلیسا' می‌رسیم که در آن به اصول اولیه‌ی مسیحیت و مشکلاتی که انسان به خاطر دوری از خدا متحمل شده است می‌پردازد. 'محراب یا سنگ قربانگاه' (the altar) شعر تصویری (pattern poem) است به گونه‌ی ای که شکل شعر بر روی صفحه کاغذ مانند تصویر محراب است. این محراب سنگی همچون قلب انسان است که در حمد و ثنای خداوند شرکت می‌کند و خداوند ستایش خویش را از قلب شکسته می‌خواهد. شعر 'بال‌های عید پاک' (Easter Wings) شعر تصویری دیگری است که اگر صفحه‌ی شعر را به سمت چپ یا راست بچرخانیم تصویر دو بالِ دو پرنده‌ی در کنار هم را خواهیم داشت که در حال پرواز هستند. بند اول به بی‌کفایتی انسان و هبوط حضرت آدم از بهشت می‌پردازد؛ و بند دوم از تجربه‌ی شخصی خود شاعر که توان مقاومت در برابر گناه را ندارد و آرزوی عروج دارد، سخن می‌گوید. غم مصلوب شدن حضرت مسیح که تصویر ظاهری شعر خود نیز گویای آن است، موجب تسریع در پرواز می‌شود. بخش سوم این مجموعه اشعار 'مبارز کلیسا' (Church Militant) نام دارد که هربرت به وضع موجود مسیحیت در عصر خود می‌پردازد. انسجامی بین این سه بخش حاکم است و کلمات کلیدی این مجموعه که در سراسر کتاب به چشم می‌خورد، عبارت است از: اندوه، عشق، درد، اشک و دوست. لحن حاکم بر اشعار واقع بینانه و سبک نگارش نمایشنامه‌ای یا گفتگو است (Thorne, 2006: 144).

این اشعار سبب شد که شخصیت هربرت بعد از فوت به یک شخصیت قدیس گونه تبدیل شود و عبارات و کلماتش همیشه با مزامیر ترجمه شده‌ی حضرت داود (ع) و انجیل برابری می‌کند. به

جای کلمات و عبارات معمولی و ادبی، هربرت همیشه در پی ساده نویسی بود و هرگاه مضمونی زیبا به نظرش می آمد، بدون آنکه وی را از موضوع اصلی منحرف کند، آن را در اشعار خود به کار می برد. اگر کسی پرده ای زیبا برای نمازخانه‌ی وی هدیه می آورد، هربرت آن هدیه را می پذیرفت، ولی هنگام نیایش با خداوند چشمش بدان پارچه‌ی گرانبها خیره نمی شد. وی هرگز به رنگ و نگار زندگانی دل نبست و نخواست که غبار تن حجاب چهره‌ی جان گردد (صورتگر، ۱۳۴۸: ۴۸۴).

۱-۳- هنری وان (Henry Vaughan, ۱۶۹۵-۱۶۲۱)

هنری وان همراه با برادر همزاد خود توماس در سال ۱۶۲۱ در حومه آسک (Usk) ایالت ولز که در غرب انگلستان واقع است، به دنیا آمد. از همان دوران کودکی عشق به کوههای ولز در اعماق وجودش رخنه کرد؛ به طوری که در جوانی نام مستعار ادبی سیلورست را (Silurist) که در لغت به ساکنین قدیم جنوب ولز اطلاق می شد، انتخاب کرد. هر دو برادر در سن هفده سالگی وارد دانشگاه آکسفورد شدند. توماس پس از فراغت از تحصیل وارد کلیسا شد و به شهر خود بازگشت و در آنجا به عنوان یک فیلسوف گوشه گیر و کیمیاگر زندگی می گذراند. ولی هنری بدون اخذ مدرک راهی لندن شد تا در آنجا حقوق بخواند. این ایام مصادف با اولین جنگ داخلی انگلستان بود و باعث شد هر دو برادر زندگی متفاوتی را پیش بگیرند. توماس به خاطر طرفداری از پادشاه کار و زندگی کلیسای خود را از دست داد و هنری هم که مثل برادر سلطنت طلب بود، با دستگیری چارلز اول، پادشاه وقت، توسط مجلس، کار وکالت را از دست داد و به پیشه‌ی طبابت روی آورد. طبقه‌ی اشراف که آنها را 'آزادگان' (Cavaliers) می گفتند و ملازمان و بستگان آنها همه طرفدار پادشاه بودند، در شمال و غرب کشور سکونت می کردند. بازرگانان و هنرپیشگان از پارلمان پشتیبانی می کردند که در شهر لندن، جنوب و همچنین شرق انگلستان ساکن و به پیوریتن ها (Puritans) معروف بودند. پیشوایان پیوریتن ها انسان هایی با اراده‌ی قوی و متعصب بودند و در پیشرفت عقاید خویش پافشاری داشتند و اعضای پارلمان، طرفدار این عده‌ی قلیل بودند. این نمایندگان طی قانونی که در سال ۱۶۴۲ از مجلس گذراندند، همه‌ی تماشاخانه ها را به اتهام این که این اماکن مایه‌ی فساد

اخلاقی عمومی هستند، بستند. شعر و سایر هنرهای زیبا نیز از تعدی آنها آسوده نماند. هر شعری که مفهوم تزکیه‌ی اخلاقی در آن نبود، مایه‌ی گمراهی و فساد می‌دانستند و از انتشار آن جلوگیری می‌کردند. با شروع جنگ داخلی، هنری وان به زادگاه خود برگشت و به طبابت مشغول شد و از این راه شهرت یافت.

وان بزرگترین شاعر سیر و سلوک در قرن هفدهم است (Spurr, 2006: 94). اگر هربرت تحت تأثیر جان دان بود، وان نیز تحت تأثیر هربرت بود. اشعار هربرت در روح و روان وان به مثابه‌ی محرک و مشوقی بود که طبع او را فروخته‌تر می‌ساخت. وان - مطابق با نظریه‌ی "وحدت وجود" در عرفان اسلامی - معتقد بود که در همه‌ی اجسام، از جمادی و نامی و حیوان، سرشتی تأثیر پذیر وجود دارد که جزوی از سرشت کائنات است و خداوند متعال عظمت خویش را توسط آن سرشت به جهانیان می‌رساند. پس طبیعت، که خود شاعر نیز جزوی از آن است، مظهر و جلوه‌گاه خداوند است و درک این، انسان را به خدا شناسی راهبر است. به همین خاطر وان، شاعر طبیعت و دوران کودکی است: دورانی که در آن انسان به منشأ هستی بیشتر نزدیک است (Carter and McRae, 2009: 97). هر چه فکر و وهم انسان نیرومندتر می‌شود آن سرشت از فروغ و تجلی خویش خواهد کاست. وان از اینکه خداوند وی را بشر خلق کرده، غمناک بود؛ زیرا فکر می‌کرد عواطف و احساسات انسان آن سرشت را در پرده‌ی فراموشی پوشانیده و از لطف عظمت آن کاسته است. چنانکه خود می‌گوید:

خداوندا،

اگر مرا ستاره‌ای فروزان یا رنگین‌کمانی رنگارنگ خلق کرده بودی،

هر چه از من نور و فروغ به اطراف پراکنده می‌گشت،

از سرچشمه‌ی نور که در نهاد من بود، چیزی کاستی نمی‌گرفت،

اما اینک که انسان خلق شده‌ام،

هر چه بیشتر می‌اندیشم پستی و ناچیزیم بیشتر می‌شود (صورتگر، ۱۳۴۸: ۴۸۸).

وان با اینکه پای بند کلیسا بود، اما برخلاف هربرت اعتقادات خود را از نهاد کلیسا نمی گیرد؛ بلکه آن را از درون خود استنباط می کند. اگر جان دان و هربرت به رابطه ی خود با خداوند نظر دارند، وان حضور خدا را در طبیعت می بیند و او را در تجربه ی خویش حس می کند. وی جهان مادی را که مردم در آن در گیر هستند همچون پرده ای آهنین می بیند که بشر را از خداوند و زمان را از ابدیت جدا می سازد. وان به درک شخصی حضور خداوند در درون خود رسیده بود (ابجدیان، ۱۳۸۱: ۸۸). او دوست داشت به زمان های گذشته، به ایام قبل از تولد خود و حتی به ایام قبل از خلقت سفر کند.

۲- بستر فرهنگی و اجتماعی مکتب متافیزیک

۲-۱- رنسانس (Renaissance)

رنسانس در لغت به معنی 'تجدید حیات' است و این تجدید حیات در احیای شدید فرهنگ یونان و روم باستان در زندگی مردم خلاصه می شد. در این دوره، دانش جامع یونان باستان در فرهنگ اروپا نمود پیدا می کرد. رنسانس یک حرکت ادبی-هنری و علمی بود که از قرن چهاردهم در ایتالیا آغاز شد و سپس به فرانسه کشیده شد و تا نیمه های قرن هفدهم در انگلستان جریان داشت. حدود یک صد سال از تاریخ ۱۵۹۰ - حدوداً ایامی که شاعران متافیزیک شعر می نوشتند - انگلستان شاهد تغییرات عظیم این حرکت، در زندگی مردم بود. مرکز حکومت سیاسی به تدریج از دربار پادشاهی به مجلس انتقال می یافت. پذیرش هر نوع دانش، نیاز به مشاهده و تجزیه و تحصیل داشت؛ چه این دانش مربوط به حرکت سیاره ها باشد و چه مربوط به گردش خون. لذا به قول جان دان "علم جدید همه را به شک و اوج دارد/ وعنصر آتش [اشاره به عناصر اربعه] دیگر خاموش شده است". باورهای قدیمی باید مورد تجزیه و تحلیل قرار می گرفت. قبل از همه، آنچه در انگلستان رنسانس نامیده می شد، بیشتر از دید محققان، به ادبیات، هنر و تحقیق برمی گشت. احیای دانش یونان باستان مطالعات جدیدی را در رابطه با مسأله ی مطالعه ی انجیل پیش آورد تا جایی که آشنایی با زبان و فرهنگ یونان باستان باعث شد که محققان، انجیل را به زبان اصلی خود مطالعه کنند نه از

روی ترجمه‌ی لاتینی آن، که در قرن چهارم جرومی (St. Jerome) آن را تحت عنوان نسخه وال گیت (Vulgate Version) تهیه کرده بود (Willmott, 2002:17).

۲-۲ - ترجمه‌ی متون اصلی

بخش مهم حرکت رنسانس در راستای معرفی زبان و فرهنگ یونان باستان، کشف متون قدیمی و ویرایش و چاپ آنها بود. با توجه به پیشرفت صنعت چاپ، این متون به راحتی در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد. کتاب‌هایی که به زبان لاتین بودند، ترجمه می‌شود و به دست مردم می‌رسد. لذا زبان لاتین دومین زبان آموزشی در مدارس و به عنوان زبان علم و سیاست مطرح می‌شود. علما بحث و جدل‌های خود را به همین زبان انجام می‌دادند. اسناد سیاسی نیز به این زبان ترجمه می‌شد. ترجمه‌ی متون، دنیای نوینی را در اختیار مردم قرار می‌داد و حرکت اصلاح‌گرایان کلیسای انگلستان نیز بر اساس همین یافته‌ها بود؛ چرا که زبان اصلی بخش دوم کتاب مقدس یعنی "عهد جدید" (New Testament) که آن را نویسندگان مسیحی بعد از حضرت مسیح (ع) تهیه کرده بودند، همه به زبان یونانی بود و محققین به راحتی می‌توانستند اصلاحات کلیسا را بر اساس نویسندگان مسیحی توجیه کنند.

۲-۳ - جبر و اختیار

از آنجا که طبق اعتقادات اصلاح‌گرایان، رستگاری انسان بسته به عنایت پروردگار است، سؤالی که مطرح است این است که آیا همه‌ی انسان‌ها شایستگی درخواست عنایت از خداوند هستند یا نه. و دیگر این که آیا اصلاً انسان اراده‌ی درخواست عنایت خداوند را دارد یا نه. مضاف بر اینکه خداوند از همه چیز آگاه است و می‌داند که چه اتفاق خواهد افتاد. لذا انسان اختیاری از خود ندارد و آزاد نیست. انسان یا محکوم به رستگاری است یا محکوم به لعنت. این اعتقاد جان کالوین (John Calvin, ۱۵۰۹-۱۵۶۴) و بعضی از پروتستان‌ها بود. جان دان در ردّ جبر در یکی از خطبه‌های خود می‌گوید که «خداوند همه چیز را می‌بیند و از پیش هم همه‌ی آنها را می‌بیند، ولی این دیدن

سبب بروز آنها نیست» (همان: ۲۰). آن دسته‌ها از پروتستان‌ها که معتقد به جبر بودند به پیوریتن‌ها معروف شدند. این دسته حتی خندیدن و لذت بردن را نیز گناه می‌دانستند؛ لذا در ایام حکومت خود در انگلستان (۱۶۴۹-۱۶۵۹) درب تمام تماشاخانه‌ها را بستند و نمایشنامه‌های شکسپیر دیگر روی سن نرفت.

۲-۴- تغییرات سیاسی و مذهبی

همزمان با سرودن و نگارش اشعار متافیزیک در انگلستان، اتفاقات بزرگی در انگلستان صورت گرفت که به طور خلاصه می‌توان به مرگ الیزابت اول در سال ۱۶۰۳ و اعدام چارلز اول در سال ۱۶۴۹ و به ایجاد حکومت رفاه عمومی (commonwealth) زیر نظر رئیس مجلس البورکرامول اشاره کرد. در همین ایام بود که فرقه‌ی پیوریتن‌ها بر کشور حاکم شدند. با فوت کرامول، سلطنت در سال ۱۶۶۰ به پادشاهی چارلز دوم، برادر چارلز اول، اعاده گردید. در طول این ناآرامی‌ها، مذهب ریشه و توجیه این آشوب‌ها به حساب می‌آمد و حتی مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم نیز بر همین اساس بحث و بررسی می‌شد.

۲-۵- اصلاحات کلیسا

اصلاحات انگلستان از تاریخ ۱۵۳۱ زمانی که هنری هشتم (۱۵۰۹-۱۵۴۷) ادعا کرد که خود رئیس کلیسای انگلستان است، آغاز شد. براساس این ادعا، کلیسای انگلستان از زیر سلطه‌ی کلیسای روم بیرون آمد. این تصمیم ریشه‌ی مذهبی نداشت، زیرا پادشاه می‌خواست برای خود جانشینی پسر داشته باشد و لذا وی به مجوز طلاق از کلیسا برای طلاق همسر نیاز داشت تا با زن دیگری ازدواج کند ولی کلیسا از صدور مجوز طلاق برای پادشاه خوداری می‌کرد. به همین خاطر پادشاه صومعه‌ها را منحل اعلام کرد و با ضبط اراضی، کلیسا و فروش به اشراف کشور، از آن‌ها خواست که در مقابل کلیسای کاتولیک روم از او پشتیبانی کنند. به این تربیت کلیسای انگلستان زیر حکومت ادوارد پنجم (۱۵۴۷-۵۳) به ایجاد هویت برای خود پرداخت. در این بحبوحه، اتفاق خاصی افتاد. با

حکومت ملکه مری در بین سال‌های ۵۳ و ۵۸ وی انگلستان را به کلیسای کاتولیک روم سوق داد و حدود سیصد نفر از معتقدان پروتستان را به همراه کرنمر (Cranmer) رهبر و رئیس کلیسای کاتربری که نویسنده‌ی کتاب‌های دعا به زبان انگلیسی بود، برای مجازات در آتش سوزاند. با حکومت الیزابت اول (۱۵۵۸-۱۶۰۳)، علی‌رغم نارضایتی و ناهماهنگی‌ها، کلیسای ملی زیر نظر حکومت متحد باقی ماند و حتی دوره‌ی رنسانس در ادبیات انگلستان با همین نام به دوره الیزابت معروف شد.

۲-۶- در جستجوی مستعمره (Colonialism)

مسائل اقتصادی و دینی در دوره‌ی رنسانس با هم عجین شده بود. حمله‌ی ناو انگلستان به ناو اسپانیا، به عنوان یک کشور کاتولیک، که با گنج‌های فراوان از آمریکا برمی‌گشت و جان دان نیز در آن حضور داشت، در همین راستا بود. اسپانیا راه را برای استعمار آمریکا باز کرده بود و کشورهای اروپایی به دنبال کشورگشایی بودند تا بتوانند کمکی به مسایل اقتصادی کشورشان کنند. جان دان در شعری خطاب به معشوق خود اشاره به همین دارد و او را به آمریکا تشبیه کرده و اجازه می‌خواهد که او را بگردد. یا در شعر دیگری در باره بیماری خود، خود را که روی بستر بیماری دراز کشیده، به نقشه‌ای تشبیه می‌کند که سیاحان روی میز پهن کرده و به دنبال جا و مکان‌های ناشناخته می‌گردند؛ یا به عبارتی، پزشکان همچو سیاحان به دنبال پیدا کردن محل درد در بدن او هستند.

۲-۷- نئو افلاطونی (Neo-Platonism)

از تأثیرات مهم ادبیات کلاسیک در افکار دوره‌ی رنسانس ایده‌ی نو افلاطونی است. ایده‌ای که از افکار افلاطون یا همان مُثُل غار گرفته شده است. افلاطون به دانشجویان خود یاد داده بود که دنیای فیزیکی جهان واقعی نیست، بلکه کپی و یا سایه‌ای از دنیای اصلی و معنوی است. لذا دنیای مادی که ما در آن زندگی می‌کنیم، سایه‌ای از دنیای ایده آل و بهشت جاودانی است. هنری وان در قطعه‌ای به نام "دنیای اول" (The World I) همین مطلب را مطرح و بحث می‌کند.

دیشب ابدیت را دیدم،
 همچو حلقه ای بزرگ از نور، پاک و بی پایان
 و آرام، همانطور که منور بود
 در زیر آن، زمان با ساعت ها و روزها و سال های خود
 توسط سیاره ها حرکت می کرد.
 همچو یک سایه‌ی وسیع حرکت می کرد که در درون آن
 دنیا و تمام پیروانش در حرکت بودند (نورتن، ۲۰۰۵: ۴۹۳: خطوط ۷-۱).

۲-۸- کیمیاگری (alchemy)

کیمیاگری در دوره‌ی رنسانس دو وظیفه‌ی عمده داشت: یکی اینکه، چگونه می‌توان ناخالصی‌های فلزات بی‌ارزش را از بین برد و آنها را به طلا تبدیل کرد، و دیگر اینکه چطور می‌توان ناخالصی‌های بدن انسان را از بین برد تا وی بتواند زندگی طولانی و حتی جاودانه پیدا کند. با اینکه هیچ کیمیاگری نتوانست به این اهداف دست پیدا کند، ولی بسیاری از موفقیت‌ها را در پیدایش و پیشرفت علم داروسازی مدیون این اعتقادات هستیم. جان دان در شعر 'کیمیای عشق' (Love's Alchemy) که در آن نسبت به عشق بد بین است، می‌گوید که هر لذتی که از عشق به دست آوریم، مثل یافته‌های کیمیاگری است: طلای واقعی نیست؛ ولی سبب پیشرفت در عشق می‌شود (همان: ۳۳).

۳- تأثیر ادبیات کلاسیک در شعر متافیزیک

جنبه‌ی مهم رنسانس این بود که نویسندگان می‌دانستند که خوانندگان آنها تحصیلات لازم را برای خواندن متون لاتین دارند و با موضوعات و اشکال شعر کلاسیک آشنا هستند. لذا قالب‌های ادبی کلاسیک نه تنها الهام آور بودند، بلکه می‌شد در مقابل آن قالب‌ها، قالب‌های جدیدی ساخت.

۳-۱- غزل (lyric)

موضوع متداول غزل دم‌غنیمت شمردن (carpe diem) است: از روز همچون میوه‌ی رسیده استفاده کنید و یا به عبارتی، از وقت خود لذت ببرید، قبل از اینکه این میوه فاسد شود. این موضوع

بحثی است که اکثر شعرای مرد در اصرار خود به معشوق از آن استفاده می‌کردند. بزرگترین غزلسرای ادبیات کلاسیک که تمام شاعران اروپا را تحت تأثیر خود قرار داده است، کاتیلوس (Catulus, 84-54) است. منتقدین غرب حافظ را به کاتیلوس تشبیه کرده‌اند (Zare-Behtash 1994: 96). اندرومارول از شعرای مکتب متافیزیک، از این شاعر کلاسیک تقلید می‌کرد.

۲-۳ - مرثیه (elegy)

متداول‌ترین معنی این واژه و در اصل معنی واقعی آن، سوگواری در عزای یک مرده است. اما اینکه مرثیه‌های (Amore) اوید (Ovid, ۳۴-۱۷) شاعر رومی این اسم را به خود گرفته است. به این خاطر است که اشعار او شامل دو بندی‌های مرسوم در شعرهای عزاداری لاتین و یونان بود، نه اینکه موضوع آن‌ها سوگواری بوده باشد؛ چرا که موضوع اشعار اوید عشق بوده است نه سوگواری. اشعار وی، فرار برای ازدواج با دختری با نام کورینا (Corinna) را دنبال می‌کند.

جان دان اوید را برای تقلید در مرثیه‌های خود انتخاب می‌کرد تا آگاهانه علیه اشعار عاشقانه‌ی ایده‌آلیستی زمان خود مطلب بنویسد. وقتی که مرثیه‌های اوید توسط کریستوفر مارلو (۱۵۶۴-۱۵۹۳) به انگلیسی ترجمه و چاپ شد، در دهه ۱۵۹۰ این ترجمه شش بار تجدید چاپ شد و یک بار هم به دستور کشیش لندن این اشعار به آتش کشیده شد (Willmott, 2002: 36). این عکس‌العمل کشیش نشان می‌دهد که چقدر این اشعار در مردم هیجان ایجاد می‌کرده است.

۳-۳ - اشعار کوتاه قصار مانند (epigram)

از قالب‌های مهم دیگر دوره رنسانس، استفاده از اشعار کوتاه مختصر و پر محتوا مانند رباعی است. کوتاه بودن فضا برای بیان افکار و احساسات سبب می‌شود که شاعر با استفاده از طبع ظریف خود (wit) معنی را در داخل خطوط و کلمات، بسته بندی کند. از این قالب بیشتر برای ایده‌های مذهبی استفاده و مطالب را به عنوان کلمات قصار طرح می‌کردند.

بخش سوم مقاله به ویژگی های اشعار متافیزیک می پردازد و نشان می دهد که هنگام خواندن این اشعار در پی چه موضوعاتی باید باشیم، و درباره ی ارتباط مرد و زن چه چیزهایی یاد می گیریم. دیگر اینکه افکار مذهبی دوره، چه تأثیری در اشعار متافیزیک داشته است و شاعران متافیزیک، ویژگی و برجستگی مکتب خود را چگونه بیان کرده اند.

۴- ویژگی های شعر متافیزیک

فرهنگ بزرگ آکسفورد در تعریف واژه متافیزیک در ادبیات، از آن به معنی بروز ظرافت فکر همراه با صور خیال (images) پیچیده یاد کرده و ادامه می دهد که این شعر احساسات را در قالب فکر بیان می کند (OED, version 4, 2009). این تعریف کلی، یاد آور نظر تی اس الیوت از شاعران متافیزیک است: شاعرانی که علی رغم تفاوت های زیاد و وجوه اشتراک کمتر زیر چتر مکتب متافیزیک جمع شدند. آنچه که معاصرین این جریان ادبی علاوه بر ظرافت طبع از آن به عنوان متافیزیک یاد می کنند، داشتن "خطوط محکم" (strong lines) است (Gardner, 1997: 16). این ویژگی اشاره به پیچیده بودن متن، داشتن مطالب زیاد همراه با کلمات موجز و نیاز به چند بار خواندن متن دارد. پروفیسور گاردین در مقدمه ی خود بر شاعران متافیزیک، در بررسی های خود درباره ی معنی و مفهوم این ویژگی به مقدمه متنی اشاره دارد که این "خطوط محکم" در آن به ظروف چینی تشبیه شده است که قدمت زیادی دارند و حتی نسل سوم نیز می تواند از این ظروف استفاده کند. لذا این خطوط باید از طرفی پر معنی و پر مغز باشند تا بتوانند با خواندن آن در دفعات بیشتر، زیبایی بیشتری را از خود بروز دهند و از طرف دیگر، مصرف زیاد باعث ارزش بیشتر آنها خواهد شد. این خطوط وقتی ماندنی خواهند بود که مثل ظروف چینی استحکام بیشتری داشته باشند. لذا قدمت این اشعار مدیون خطوط محکم آن ها است.

سیسیرو (Cicero) که در نثر الگویی برای نویسندگان قرن شانزدهم اروپا بود، در قرن هفدهم جای خود را به نویسندگان نقره ای ادبیات کلاسیک یعنی سینیکا (Seneca) و تاسیتوس (Tacitus) می دهد. آنتونی بیکن (Anthony Bacon) ارجحیت تاسیتوس به سیسیرو را، در مقایسه با سایر

مورخین، در پرمحتوا بودن نوشته‌های وی همراه با کمترین کلمات و بهترین استعاره‌ها می‌داند و اضافه می‌کند که "اما فهمیدن تاسیتوس سخت است" (همان: ۱۷). این سخت بودن ویژگی نوشته‌های نثر روزگاری است که شاعران متافیزیک شعر می‌سرودند. ویژگی نوشته‌های تاسیتوس این است که در خواندن بار دوم بیشتر لذت می‌بریم تا بار اول، و بار سوم بیشتر از بار دوم لذت بخش است. چپمن (Chapman) در مقدمه‌ی ترجمه‌ی اوید (۱۵۹۵) می‌نویسد که شعر برخلاف سخنوری، نباید هدف روشن سازی داشته باشد. شعر باید فشرده و پر معنی باشد؛ به طوری که آن را باید "جوید و هضم کرد" نه اینکه آن را بلعید؛ لذا، شعر نباید خودش را با یک بار خواندن در اختیار خواننده قرار دهد (همان).

در دهه‌ی ۱۵۹۰ نوشتن طنزهای رسمی در ادبیات انگلیس آغاز گردید. طنز نویسان از پرسوس (Persius) الگو می‌گرفتند که پیچیده‌ترین طنزنویس روم بود. این طنزنویسان معتقد بودند که طنز باید دارای استعاره‌های سخت (hard of conceit) و سبک تند و خشن باشند. این دوره با این ویژگی و ذهنیت، شاهد رونق لطیفه‌نویسی و یا کلمات قصار (epigram) دارای سبک مارشال (Martial, ۴۰-104 AD) - بزرگترین لطیفه‌سرای ادبیات کلاسیک - بود. منتقدین لذت ادبیات را در پیچیده بودن آن می‌دانستند. به همین خاطر این نوع نوشته‌ها نمی‌توانستند هر نوع خواننده‌ای را به خود جذب کنند. داشتن اطلاعات در بطن متن و بیان این اطلاعات در کمترین کلمات و فضا، نیازمند خواننده‌ای مطلع و آگاه از پیشرفت‌های عصر خود بود.

با توجه به اعتقادات حاکم بر اوایل قرن هفدهم و نفوذ ادبیات کلاسیک در افکار و عقاید مردم، می‌توان گفت که ویژگی دوم شعر متافیزیک "پر محتوا بودن" و "متمرکز یا متراکم بودن" (concentration) آن است. در این شعر خواننده درگیر گونه‌ای بحث و استدلال است و این بحث را باید به طور کامل دنبال کند. خواننده‌ی شعر متافیزیک، بر خلاف اشعار بعد و یا قبل آن، نمی‌تواند روی متن یا بخشی از یک بند مکث کند و ذهن خودش را با آن درگیر کند و یا با همان بند احساس آرامش کند. خواننده‌ی این نوع شعر، به دقت بیشتر و غور و بررسی بیشتری نیاز دارد. شعر متافیزیک مختصر و عناصر آن خیلی تنگ به هم بافته شده‌اند. بدون شک، تمام شاعران این

مکتب نوشتن لطیفه یا هجو را به صورت قصار تجربه کرده اند. به همین خاطر است که تمرکز و دقت از ویژگی خاص غزلیات قرن هفدهم است. همین تمرکز و دقت باعث شده است که به جای بیت ده سیلابی متداول از بیت هشت سیلابی، و به جای بندهای بلند از بندهای کوتاه استفاده شود. این شاعران افکار خود را در قالب های کوچک و محدود می ریختند.

ویژگی سوم شعر متافیزیک که شاید مهمترین ویژگی ای باشد که با طبع خواننده سازگار نباشد، علاقه به استفاده از استعاره های پیچیده و دور از ذهن است. همین ویژگی به راحتی این شعر را از سایر اشعار دیگر متمایز می کند. دایره المعارف ویکیپدیا (Wikipedia) در تعریف شعر متافیزیک به این ویژگی اشاره دارد و به عنوان مثال تشبیه روح انسان را به قطره شبنم، ذکر می کند. هدف از این گونه تشبیهات کشف ویژگی های مشترک در چیزی ناهمگن است. اگر بتوانیم در چیزهایی که به هم شباهتی ندارند، وجه اشتراک پیدا کنیم، در آن صورت توانسته ایم این ویژگی از شعر متافیزیک را احساس کنیم. به قول پروفیسور گاردنر استعاره ی دور از ذهن به جرعه ای می ماند که از به هم مالیدن دو سنگ ایجاد می شود و شعر متافیزیک از این جرعه ها پر است. استعاره در شعر متافیزیک وسیله ای برای توجیه و یا متقاعد ساختن است. در واقع مطلبی را که شعر دنبال می کند، استعاره آن را شفاف سازی می کند.

شعر "وداع: گریه نکن" (Valediction: Forbidding Mourning) درباره ی سفر شوهر و یا شاعر است. مرد در حال خداحافظی از همسر خود برای عزیمت به سفر است. همسر گریه و بی تابی می کند و شوهر از همسرش می خواهد که گریه نکند. شعر در باره ی همین متقاعد ساختن همسر به گریه نکردن و دعوت او به آرامش است تا همسایه ها نفهمند که آنها از هم جدا می شوند تا او بتواند سفر خود را با آرامش خاطر به پایان برساند.

بند اول شعر مربوط به صحنه ای است که در آن مرد عارفی روی تخت دراز کشیده و در حال مردن است. اطرافیان با همدیگر زمزمه می کنند تا یقین پیدا کنند که این مرد عارف بالاخره مرده یا هنوز زنده است. عارف نیز با روح خود زمزمه می کند. روح و جسم به گونه ای با هم صحبت می کنند و برای جدا شدن از همدیگر قرار می گذارند که اطرافیان متوجه این زمزمه نیستند. شاعر

خود و همسرش را به همین روح و جسم تشبیه می‌کند که حتی نزدیک‌ترین افراد نیز متوجه جدا شدن آنها نمی‌شوند تا چه رسد به همسایه‌ها. صدایی که در این بند بیشتر نمود دارد، صدای /S/ است که نشان از دعوت اطرافیان به سکوت و آرامش است. این صدا شاعر و همسرش را هم به آهسته صحبت کردن و اطرافیان را به سکوت دعوت می‌کند تا متوجه شوند که بالاخره این عارف رخت از جهان بر بست یا نه. سپس شاعر از همسر خود می‌خواهد که با هم بسوزند، ولی صدایی بیرون نیاید و از اشک‌های خود سیل و از آه‌های خود طوفان درست نکنند، زیرا این کفران عشق آنها خواهد بود که مردم عادی از این جدایی پر سر و صدا که حاکی از ناخالصی عشق است، با خبر شوند. در این شعر جان‌دان از دو نوع عشق سخن می‌گوید: عشقی که پایین‌تر از کره ماه قرار دارد که مربوط به جهان مادی و خاکی است و بالطبع تغییر پذیر است؛ زیرا عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن اعضای بدن است و عشق دوم، که بالاتر از کره‌ی ماه قرار دارد و آن عشق اثیری است که عناصر آن خیلی کمتر از اعضای بدن، بلکه بیشتر از روح انسان تشکیل شده است. عشق اول را توان جدایی نیست؛ چون اعضای آن حسی و مادی است؛ ولی عشق دوم معنوی است که چندان به اعضای بدن توجهی ندارد و مانند طلا پاک و خالص است. راوی شعر ارتباط زن و شوهر را به طلا تشبیه می‌کند که هرچه خالص‌تر باشد توان آن زیر ضربات چکش بیشتر است و هرگز نمی‌شکند؛ بلکه نازک‌تر و باریک‌تر می‌شود. به اعتقاد جان‌دان انسان در هستی به عنوان موجودی دوزیستی است: هم در دنیای مادی می‌تواند زندگی کند و هم در دنیای اثیری و همین باعث شده است که در وسط دو دنیای نامتناهی سکنی‌گزیند. وجود انسان دو نقطه مادی و معنوی را به هم می‌آمیزد و به همین دلیل از انسان به عنوان دنیای کوچک (microcosm) یاد می‌شود.

شاعر در دنباله‌ی شعر اضافه می‌کند که آنها یک روح بیشتر نیستند منتهی در دو قالب مجزا جای گرفته‌اند، همانند نقطه‌ی اتصال پایه‌های یک پرگار. گویا هنوز زن متقاعد نشده و به گریه‌ی خود ادامه می‌دهد تا اینکه شوهرش معروف‌ترین استعاره‌ی موجود در ادبیات انگلیسی را مطرح می‌کند و آن تشبیه زن و شوهر به پایه‌های پرگار است. شوهر پایه‌ی متحرک پرگار که کارش بیرون رفتن، مسافرت و تجارت و زن، پایه‌ی ثابت پرگار است. استحکام پایه‌ی متحرک به پایه‌ی

ثابت بر می‌گردد که به راحتی در بیرون خانه به تجارت می‌پردازد. با این یقین که کشش یا جاذبه ای او را عصر به خانه باز خواهد گرداند. اگر پایه‌ی وسط استقامت خوبی از خود نشان دهد مسلماً پایه‌ی متحرک به همان محل آغاز خود بر می‌گردد. دیگر اینکه، هر اندازه پایه‌ی متحرک از پایه‌ی ثابت دورتر می‌شود به همان اندازه، تمایل پایه‌ی ثابت به پایه‌ی متحرک بیشتر شده و خود را روی پایه‌ی متحرک خم می‌کند و این ارتباط هرگز قطع نمی‌شود. ثبات پایه‌ی وسطی باعث ترسیم دایره‌ی کاملی خواهد بود که این دایره یاد آور حلقه‌ی ازدواج است که زن و شوهر را به هم پیوند می‌دهد و وجود آن در هر یک، یاد آور وجود و تعهد نسبت به دیگری است. در ضمن این استعاره یاد آور تجلی یک روح در دو بدن نیز است. شعر با همین استعاره به پایان می‌رسد و شوهر سفر خود را آغاز می‌کند تا هر دو با آرامش خاطر منتظر پایان این سفر و پیوند مجدد همدیگر باشند.

از ویژگی‌های دیگر شعر متافیزیک، شروع ناگهانی و یا نمایشی بودن شعر است که در آن یک مرد با معشوقه خود صحبت می‌کند و یا خداوند را مخاطب قرار می‌دهد، و یا صحنه‌ای را به تصویر می‌کشد، و یا از ما می‌خواهد که به این یا به آن نگاه کنیم. به نظر می‌رسد که رشد نمایشنامه در قرن شانزدهم، زمینه‌ی نمایشنامه‌ای شعر شاعران متافیزیک را آماده کرده است. همین گفتگو همراه با یک گوینده و یک مخاطب جنبه‌ی نمایشنامه‌ای به شعر متافیزیک می‌دهد. می‌توان گفت که این جنبه، از نمایشنامه‌های یونان باستان تأثیر پذیرفته است که کمترین شخصیت را در خود داشتند. جان دان غزل مذهبی شماره ی ده خود را این چنین آغاز می‌کند:

قلبم را بکوب، ای خدای سه گانه: مگر

تو مرا بکوبی و در وجودم بدمی و نورم سازی

و بر بازسازی من کاری کنی.

جورج هربرت که تحت تأثیر جان دان بوده است شعر 'یوغ بندگی' (The Collar) خود را

این چنین آغاز می‌کند:

کوبیدم روی میز و داد زدم، "دیگر نمی‌توانم.

چی؟ بیرون خواهم رفت،

تا کی من همیشه باید آه بکشم و اندوهگین باشم؟

ابیات من و زندگی من آزادند، آزاد مانند یک ریسمان ... "

و سپس ادامه می دهد که گذشته ی از دست رفته را جبران خواهم کرد. از این قفسی که خود ساخته ام، رها خواهم شد، دیگر از عقوبت نخواهم ترسید. اما همچنان که عصبانی بودم و عنان اختیار را از دست داده بودم، ندایی را شنیدم که می گفت: "فرزند!" و من پاسخ دادم: "خدای من".

هربرت با این دو خطِ توأم با آرامش، شعر را با شنیدن ندایی که از طرف خدا است و او را فرزند خطاب می کند به پایان می رساند و گویا عصبانیت خود را فراموش کرده و در پاسخ ندا جواب می دهد: "بلی پدر!"

عنوان این شعر جناس است؛ بدین معنی که اگر به صدای کلمه دقت کنیم نه به املای کلمه، متوجه خواهیم شد که کلمه Choler هم صدای عنوان شعر یعنی The Collar است که اولی به معنی عصبانیت است و دومی معنی یوغ بندگی می دهد، لذا هر دو برای شعر می تواند عنوان باشد. جان دان در غزل مذهبی شماره ی ده خود که در آن از خداوند می خواهد قلب او را بکوبد، خواننده را به کارگاه آهنگری می برد. واژه کوبیدن "batter" در صنعت آهنگری به کار می رود. شاعر از خداوند می خواهد که قلب او را بکوبد و به هر شکل که خود می خواهد، آن را باز سازی کند تا وی مجدداً بتواند روی پای خود بایستد. باز از خداوند می خواهد تا او را بشکند، در او بدمد و سپس بسوزاند تا اینکه نو شود. جان دان دل خود را به شهری مانند می کند که در تسخیر دشمن است و دیگر نمی تواند به حرف خدا گوش دهد. عقل که نماینده ی خدا در وجود اوست ضعیف شده و توان حفاظت از او در مقابل دشمن یا گناه را ندارد. شاعر به عقد دشمن خدا، یعنی گناه و شیطان، در آمده است و از خدا می خواهد که خود طلاق او را گرفته و وی را زندانی کند. دو خط پایانی بر خلاف خطوط پایانی و آرام بخش هربرت خدا را مخاطب قرار می دهد و می گوید:

من هرگز آزاد نخواهم بود؛ مگر تو مرا زندانی کنی.

هرگز پاکدامن نخواهم بود؛ مگر تو مرا تسخیر کنی.

معنی متداول واژه "ravish" در آخر شعر "تجاوز کردن" است؛ ولی دان آن را به معنی "ربودن و تسخیر کردن" به کار می برد.

علاوه بر ویژگی های ذکر شده، آنچه که این اشعار را کنار هم قرار می دهد موضوع "عشق" است. عشق به رابطه ی بین دو انسان که عاشق همدیگر هستند، اشاره دارد. جان دان در تجربه ی عشق می نویسد: اینکه من او را دوست بدارم که مرا دوست دارد نمی تواند عشق باشد. به همین سبب "تو" و "من" تبدیل به ما می شود. عاشق به امید وصال معشوقه ای نیست که به خیال او موجودی الهی یا فرشته گونه است. عاشق و معشوق هر دو عاشق هستند. عشق ارتباط دو انسان را به طور ملموس بیان می کند. عشق پیوند دو انسان است نه بندگی یکی به دیگری. به قول ابجدیان عاشق به وصال معشوق رسیده است و نیازی به شرح آلام عاشقی ندارد که در آرزوی وصال باشد (ابجدیان، ۱۳۷۱: ۷۷) اشعار جان دان رابطه ی واقعی دو انسان را ترسیم می کند و شعر متافیزیک ترسیم این پیوند است. در سایه ی این عشق است که همه چیز معنی پیدا می کند. صور خیال به راحتی نمی توانند این رابطه را به تصویر کشند. این رابطه یا پیوند، اتراعی است و تنها می توان درباره ی آن اندیشید و زمانی می توان این رابطه را خوب احساس کرد که آن را بفهمیم و این ویژگی عمده ی شعر متافیزیک است.

نتیجه

شعر متافیزیک در ادبیات انگلستان تحت تأثیر افکار، سبک ها و قالب های ادبیات کلاسیک، در اواخر دوره ی رنسانس، در ایامی که کشور شاهد تغییرات عظیم علمی، فرهنگی و اکتشافات بزرگ جغرافیایی بود، نوشته شد. در آن روزگار اصلاح گرایی در کلیسا مراحل پایانی خود را می گذراند و پذیرش هر نوع دانش به تجزیه و تحلیل علمی نیاز داشت. شاعران متافیزیک افرادی بودند که در این دنیا می زیستند؛ راه و رسم زندگی را می دانستند و در گیر زندگی اجتماعی بودند و بعضی از آنها در امور کشورداری نیز سهمیم بودند. این شاعران دور از دنیای مادی نبودند که از زیبایی ها و جلوه های دنیا آگاهی نداشته باشند. قوت شعر مذهبی این شاعران این است که آنها در ستایش ها، عبادات و

تأملات خود، آنقدر از تجربه‌های خود سخن می‌گفتند که این تجربیات در نوع خود مذهبی نبود. اسب سواریِ جان دان به طرف غرب یا دراز کشیدن او در بستر مرگ، عبادت‌های طولانی و روزانه‌ی هربرت بدون دریافت پاسخ، پیاده روی‌ها و خلوت‌گزینیِ وان و فکر کردن به دوستان از دست رفته مکاشفاتی است که از تجربیات حاصل می‌شود. ادبیات بیان چنین تجاربی است. شاعر متافیزیک تجربه‌ی شخصی و دینی خود را با استفاده از صور خیال پیچیده و دور از ذهن، و طبع شاعری (wit) با مسایل علمی، مذهبی، فرهنگی و جغرافیایی در آمیخته و آن را با زبان عامیانه و توأم با منطق و استدلال بیان می‌کند. این تجربه مربوط به "عشق" می‌باشد که با عشق دنیوی آغاز می‌شود و از طریق مذهب و کلیسا، به عبارتی از طریق اعتقادات دینی، به عشق معنوی و الهی ختم می‌شود. اعتقادات دینی مسیحی نقش پررنگی در این اشعار دارد.



منابع

- ۱- صورتگر، لطفعلی، تاریخ ادبیات انگلیس، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- ۲- ابجدیان، امرالله، تاریخ ادبیات انگلیس. (جلد چهارم) ادبیات رنسانس: شاعران سده هفدهم، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۱.
- 3- Abrams.M.H. (1987). **The Norton Anthology of English Authors: Major Authors**. London: W.W.Norton & Company.
- 4-Abrams.M.H. (1993). **A Glossary of Literary Terms**. Florida: Harcourt Brace Jovanovich.
- 5- Burrow, C. **Metaphysical Poetry**. London: Penguin. 2006.
- 6-Carter, R. and J. McRae. **The Routledge History of Literature in English**. London: Routledge. 2001
- 7-Eliot, T. S. **The Metaphysical Poets**. Times Literary Supplement. London. 20 October 1921.
- 8-Ferguson, M., et al. **The Norton Anthology of Poetry**. London: W.W. Norton & Company, Ince. 2005.
- 9-Gardner, H. **The Metaphysical Poets**. London: Penguin Books. 1977.
- 10-Johnson, S. **Lives of the English Poets**. Oxford: Clarendon Press. 1905.
- 11-M.H.Abrams. **A Glossary of Literary Terms**. Florida: Harcourt Brace Jovanovich. 1993
- 12-**Oxford English Dictionary**, CD-Rom. 2nd Edition, Version 4.0. (Windows and Mac) 2009.
- 13-Spurr, B. **Studying Poetry**. Melbourne:Macmillan. 2006.
- 14-Thorne, S. **Mastering Poetry**. London: Palgrave Macmillan.2006.

15-Willmott, R. **Metaphysical Poetry**. Cambridge: Cambridge University Press. 2002.

16-http://en.wikipedia.org/wiki/Metaphysical_poetry, conceit.

17-Zare-Behtash, E. **FitzGerald's Rubáiyát: A Victorian Invention**. English Faculty. Canberra, Australia, The Australian National University. PhD thesis. 1994.

